

و سببی که بر بدن ظاهر شود و موقوفه مغزب نبش کردن و شکره ای یک چیز است که  
 بدان روی حامله را هموار کند **غول** بالغب دوم که در دست باشد و دوستانه که  
 بر دم برج غریب واقع شود و آن منزل قریب و نام زینت است **ثبته** بالغب  
 و بجزه نیز آمده **غایبه** آینه سن و آلودگی شرایح **خینوخه** از خجیب که تا پیش از  
 سالی با تا آخر عمر **خینه** بالغب رنگ سید بیلا و بی اسد و بوی جنطی و بالکس و عین شیخ  
 و کبکسین و فیتا نیز چمن است **غیبه** بالغب موی سفید و سفیدی موی و موی  
 و نام جایی است که از سینه بن عثمان گفتنی و او گلبدار کعبه بود در جالبیت و نام  
 حضرت کعبه بود با و او اولاد او جا هر شد ما دام که اولاد او باشد و اولاد او را **خینوخه**  
**ثبته** بالکسین و رنگ خیز از رنگ اصل خیزی **ثبته** بالکسین و اولاد او را  
 عیبه و مرغ و خورشید است و در فصل بن اسم بر جی که دوست دارد در علی بن  
 ابی طالبی فرزندمان او را و مشایخ است که در و رواج و کثیر است همان یافته  
**عینا** **ثبته** بالغب است و در و رواج و کثیر است همان یافته  
 چکن تر شده و بنشینت حکمت و کرمیت که با نیا بسیار در و نام مرد است شست  
 بالغب و شندید نیک است خوشتر از مزه که بدان و با نیت کنت و کسرت کلین و کسرت کلین  
 که مانده نکره نماید **غول** بالغب غلین کنت و بنشینت سبطی است دست و شکافتن  
 آن **غول** بر و رواج مغزب سبطی دست و با بر درنده و مردان **ثبته**  
 بغلین نولیه و کرد آلوده موی سندن و پراکنگی کار و بکسود لم الله شکره یعنی  
 حق نما چکن کار بر نشان و بر کنت **تراخ الجیم** بالغب و سکون بنزه  
 پس فلان کاری **راشاند** **ثبته** که از اجنه اخضر که بن معشیه دانند  
**ساخت** که در و دست معشیه **ثبته** بالغب و کت بدیم سر کنت و شکافتن  
 کنتی و چنان اسد در بار و قطع کردن راه میان و در جنت شراب آب **ثبته**  
 آدم

خینوخه  
 خینوخه

مرد سر کنت و در جنت کنت **خجج** بالغب با ناک کردن زبان و شکره نزع و شکره  
 شکره کسبها می سرخ خینه بالغب یکدیگر را سر کنت و بالغب و شکره بجم کرده و از جنت  
 استر مار بانات الشجاع کوبید **خجج** بالغب جایی درون شان آب را سر کنت  
 بزینت نرم و وادی است همین و نام آینه است زمانه در کوبه و کرده و ابان شکره  
 و خورد کردن و فرام آوردن و در و ج کنت و بیکدیگر حساب و ذخیره کردن و خورد  
 کردن خشن را و اسد از ستن خریله و بنشینت که کنت و در و ج وادی و شکافتن کنت  
 و بن جنت و کنت به از خاید و یکدیگر کنت سندن و جنت در و ج کنت و حلقه ای جود است  
 و دلو و جز آن **خجج** تا زینت صورت و بن سندن **خجج** بالغب طبعی که  
 در و با لبا که در نام معشیه **خجج** بالغب آینه بن و شتاب نمودن و در و کنت  
 زدن جامه را **خجج** بالغب خیزی که جبار از جود انکور از دمان پسند از نذ و جی خیزی  
 یزاده **خجج** بنشینت و کسیدن و در هم سندن پوست **ع الجبار** **خجج**  
 یعنی کاب و مسود و شخص که از دور بنظر آید و بکون با نیا آمده **خجج** هر سر و کنت  
 حاشیه و در جنت حصن جلی **خجج** بکون حرایص **خجج** یعنی هر دو شین میان  
 فراخ و ملازم هر جز و بدینتی است شخنج و بدینت و خلیت طبع و شجاع و دین و بد  
 یعنی است شخنج و نیز شخنج توانی که گویا در دست در و ج **خجج** بالغب  
 فرزندن **خجج** بالغب جان کردن و آشکارا کردن و بریدن و کنت دن و در ستن  
 و کنت در کردن جزیرا و کانت گرفتن **خجج** با در کسنت و بنین شکره و نام  
 و نفع را نام قاتی است مغزوت **خجج** کفایان زراعت از مغان **خجج** بالغب  
 بی جی کفایا صطلاح صوفیه است که مخالفت ظاهر شیخ بخین کنت و در و ج هر سر و  
 آذری کنت که شیخ در لغت بر و ن خجج است شیخ البر ما و ج هر سر و بعضی گفته اند  
 شیخ و جراج لاد زدن بر و ن خانه آدن و در جنت است یعنی اصطلاح هر سر و